

گفتگو

- قلمی را می پسندم که... (گفتگو با دکتر احمد سمیعی) / مہناز مقدسی و ہومن عباسپور
- گفتگو با دکتر سعید امیرارجمند / علی دہباشی
- گفتگو با بہزاد (ٹوئل) شہید نورایی / ویدا طیرانی

قلمی راهی پسندم

مهناز مقدسی - هومن عباسپور

که شجاعت ادبی داشته باشد

(گفت‌وگو با استاد احمد سمیعی گیلانی)

بخش دوم

۱۸۵

○ ویرایش زبانی چقدر تجویزی است؟ مثال می‌زنم. شما در همین کتاب نگارش و ویرایش، «توسط» را برای فاعل درست نمی‌دانید، اما مغللاً عبارت «فیلم برداری توسط پانوه» را چه باید کرده؟ یا این که می‌گویند «قابل» را برای صفت‌ها به کار نبرید، «قابل اعتماد» را شاید اصلاً نتوان عوض کرد و «قابل احترام» را همه جا نمی‌شود گفت «محترم»، مثلاً می‌گویم «فلانی قابل احترام است» فرق می‌کند با این که بگویم «فلانی محترم است» و یا دراز نویسی‌ها مثل «مسوره... قرار دادن». مثلاً وقتی می‌گویند «پادشاه فلانی را مورد لطف قرار می‌دهد» فرق می‌کند با «پادشاه به فلانی لطف می‌کند».

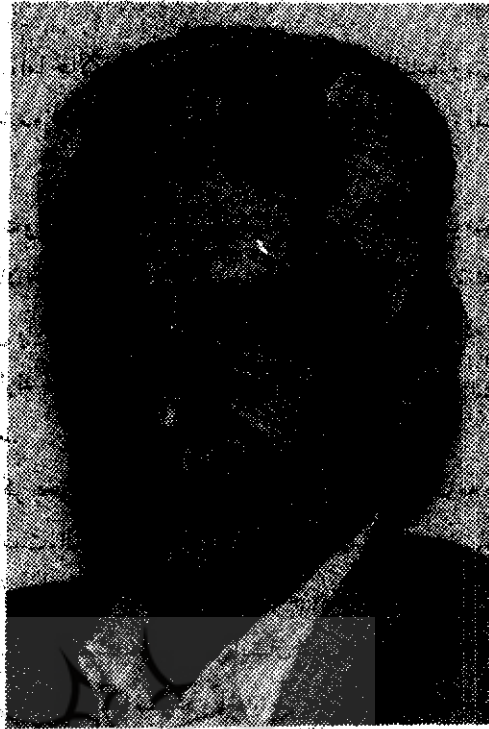
در ویرایش زبانی برای حذف این گونه تعبیرات چه مقدار تجویز لازم است.

● یک مقدار از این تعبیرات از راه بدی وارد زبان اهل قلم شده است. بیشتر از راه مکاتبات اداری وارد شده است. این اختصاصی به زبان فارسی هم ندارد. در زبان‌های دیگر هم همین طور است؛ مثلاً معمولاً در سازمان‌های بین‌المللی، که بیشتر با آیین‌نامه و مقررات و این‌طور چیزها سر و کار دارند، این زبان اداری رواج پیدا می‌کند. حتی در گزارش‌هایشان این سبک اداری رواج پیدا می‌کند. شما می‌دانید در این سبک اداری ملاحظاتی هست که باعث می‌شود زبان را از آن صورت طبیعی‌اش خارج و دور کند. برای همان زبان اداری شاید این سبک

خوب باشد. به هر حال، ضرورتی هست که لازم می‌آید آن طور به کار برود. مثلاً به جای «اقدام کنید»، «اقدام به عمل آورید» می‌آورند. بنابراین، باید دید که این آیا از راه درستی وارد زبان اهل قلم شده و یا از راهی که قاصداً نمی‌باید از آن پیروی شود. به نظر من بیشتر این‌ها از همان مواردی هستند که از سبک اداری وارد زبان اهل قلم شده است و باعث شده که زبان معمولی و ساده و حتی ادبی از آن ایجاز و سادگی و استحکام و این‌ها دور شود که می‌بینید که وقتی یک چیزهای زاید و ازد بیان می‌کنید ساختار آن رالقی می‌کند، ولی اگر آنها را بردارید آن چفت و بست به جای خودش برقرار می‌شود. از این جهت است که باید خود اهل قلم توجه کنند و کاری کنند که زبان ایجاز و سادگی و استحکام و متانت خودش را بازیابی کند؛ برای این‌که ما واقعاً از آن زبان شسته و رفته‌ای که مثلاً در متون قدیم می‌بینیم دور شده‌ایم، در متون خوب قدیم هیچ کدام از این‌ها را نمی‌بینیم. از این جهت است که ما نمی‌گوییم این‌ها غلط است، می‌گوییم بهتر است این طوری بنویسیم. در سبک اداری ممکن است درست باشد اما از آن‌جا که خارج شویم دیگر اعتبار و ضرورت خودش را از دست می‌دهد. به علاوه زبان را خراب و آن را از آن متانت و استحکام دور می‌کند. به نظر من باید خود نویسندگان متوجه این امر بشوند یا به آنها توجه داده شود که ویراستار دیگر نیاز به این پیدا نکند که چنین تصرفاتی بکند؛ ولی، اگر هم می‌کند، به این مناسبت است. ما باید کاری کنیم که خوانندگان ما با این گونه تعبیرات اصلاً روپرو نشوند و این‌ها در ذهنشان جای گیر نشود؛ چون، به هر حال، هر کتابی یک رسانه است و یک نفر دو نفر نمی‌خوانند. بعضی از کتاب‌ها ممکن است مثلاً صد هزار تیراژ پیدا کند که صد هزار را چه بسا پانصد هزار نفر بخوانند و در ذهنشان این تعبیرها جای گیر شود. چرا ما این تعبیرات را در ذهن خوانندگان و نسل جوانمان جای گیر کنیم؟ این کار در واقع یک نوع مبارزه است با آفات که زبان دچارش شده است. بعضی از زبان‌شناس‌ها، که حق هم دارند، می‌گویند این‌ها غلط نیست. ما هم نمی‌گوییم این‌ها از نظر زبانی غلط است اما ما با این گونه تعبیرات مبارزه می‌کنیم. این نوع تعبیرات را فاسد کننده زبان می‌دانیم یعنی زبان با این چیزها خراب می‌شود و یک سری عناصر غیر لازم واردش می‌شود که نباید گذاشت. این اعتقاد ما است. این‌جا دیگر ویراستاری یک نوع دغدغه درباره زبان ملی است که زبان ملی ما زبان شفاف، ساده، متین و محکم باشد. یک دغدغه فرهنگی است نه زبانی.

○ آن وقت ویراستارها این وسط بادو جور...

● ویراستارها یکی از عواملی هستند که می‌توانند این کار را بکنند چرا وقتی که ویراستار می‌تواند چنین خدمتی به زبان بکند، آن را نکند. نگذارد که این تعبیرات کج و کوله و متکلفانه



● استاد احمد سمعی (عکس از هرمین عباسپور)

وارد ذهن نسل جوان بشود. حتی در مورد نامه‌های اداری هم می‌بینیم که آن تکلف قدیم وجود ندارد؛ مثلاً می‌گویند از فلان به فلان در گذشته برای هر مورد عنوانی قایل بودند؛ مثلاً فرض کنید «قربانت شوم» با «فدایت شوم» فرق داشت. از کسی که در «ارانشای سردار سپه، رضاخان، کار می‌کرد، به نام پور سردار، که هم خط و ربط خوبی داشت و هم انشای خوبی و واقعاً منشی بود شنیدم که می‌گفت ما در آن جا هر وقت از طرف سردار سپه به رئیس‌الوزراء نامه می‌نوشتیم، می‌نوشتیم: «قربانت گردم». برای این که مقام پایین‌تر به بالاتر می‌نوشت «قربانت گردم». اما دو مقام هم‌تراز به هم می‌نوشتند «فدایت شوم». می‌هتز وقت «قربانت گردم» می‌نوشتیم او خط می‌زد و منی‌کرد «فدایت شوم»، یعنی خودش را هم‌تراز رئیس‌الوزراء می‌دانست. این دو تا از نظر معنایی فرقی ندارند شاید «فدایت شوم» قوی‌تر هم باشد؛ ولی، به هر حال، این یک اصطلاح اداری است. یک نزاکت و ایتیکت اداری است که باید رعایت شود. یا مثلاً فرض کنید که «مقتضی است دستور دهید» با «دستور فرمایید» فرق می‌کند، «مقتضی است دستور دهید» یک بالاتر می‌نویسد، «خواهشمند است» را هم‌تراز می‌نویسد. «مستدعی است» را از پایین به بالا می‌نویسد، «استدعا دارم» کمی قوی‌تر است. یا مثلاً اولش می‌نویسند «به عرض می‌رساند»، «به عرض عالی می‌رساند»، «به عرض مبارک می‌رساند»، «زحمت افزای خاطر مبارک می‌شود». این‌ها همه هر کدام یک جایی داشته و

بیهوده و بی قاعده نبوده، اما حالا دیگر کم‌کم باطنش عاقله و باهوش و زرافتاده. وقتی که در خود سبک اداری این چیزها کهنه شده، دیگر از روی نذار که ما بخوایم دوباره زنده‌شان کنیم.

○ آن وقت ویراستاران من و جریبان گیر من البته از یک طرف متون تجویزی است که مثلاً آقایان خانی و رکن زاده از مستند ابوالحسن نجفی نوشته‌اند، برای این که یک چیزهایی را از روی دست خط کنیم، از طرفی جریبان هست که زبان‌شناسان به آن اعتقاد دارند که زبان من و مستند این چیزها را توجه می‌کنند، ویراستاران وسط چه باید بکنند.

● من موضع خودم را اگر بخوایم بگویم، موضع آقای باطنی است نه موضع آقای باطنی. در واقع، وسط این دو است، البته نه وسط دهم، وسطی که از روی ضابطه‌ای است. آقای نجفی زبان‌شناسی خوانده است. اصلاً من فکر نمی‌کنم بهترین اثر زبان‌شناسی که با توجه به خصوصیات زبان فارسی نوشته شده است اثر ایشان است و این طور نیست که ایشان به آن چیزهایی که آقای باطنی گفته واقف نبوده باشد، برعکس کاملاً واقف بوده است، ولی می‌گوید که زبان تحول پیدا می‌کند، من هم قبول دارم که زبان تحول پیدا می‌کند، ولی این چیزهایی که وارد زبان شده ناشی از تحول طبیعی زبان نیست، این ساختگی و مصنوعی وارد زبان شده، از راه ترجمه‌های ناشیانه یا گریزندگان بی‌سواد وارد شده است؛ یعنی اهل قلم این‌ها را وارد زبان نکرده‌اند و حتی مردم عادی هم وارد زبان نکرده‌اند. این‌ها را یک عده‌ای که صلاحیت نداشته‌اند در آن سطحی که چیزی می‌گویند و یا می‌نویسند چیزی بگویند یا بنویسند وارد زبان کرده‌اند. یعنی آفاتی است که وارد زبان شده. ایشان تلقی‌شان این است. ولی این که ما تشخیص دهم کدام این‌ها تحول طبیعی است و کدام تحول طبیعی زبانی نیست و آیا آن که آقای نجفی می‌گوید تحول طبیعی نیست واقعاً تحول طبیعی نیست، این جا مسئله خیلی مشکل است. این یک معیار می‌خواهد. این معیار را فکر می‌کنم آقای نجفی به دست نداده که از کجا بفهمیم که این از راه طبیعی تحول زبان وارد شده یا این که از راه طبیعی وارد نشده و از راه جنبی و فرعی و موردی و موضعی وارد شده. من وقتی به موارد این چنینی بر می‌خورم، موضع خودم را این طور انتخاب می‌کنم. هر جا به موردی بر می‌خورم و می‌بینم که برای عوض کردن آن مورد تلاش ذهنی زیاد باید بکنم، آن موردی که تصور می‌کنم نباید درست باشد، آن جا می‌گویم همین درست است. یا وقتی تلاش می‌کنم و چیزی که جانشینش می‌کنم، می‌بینم زیاد مقبول و مأیوس نیست، باز هم می‌گویم آن بهتر است. مثلاً «کنترل» را هر جا که من، نه همه جله نتوانم عوض کنم و چیزی که گویاتر از آن باشد جایش

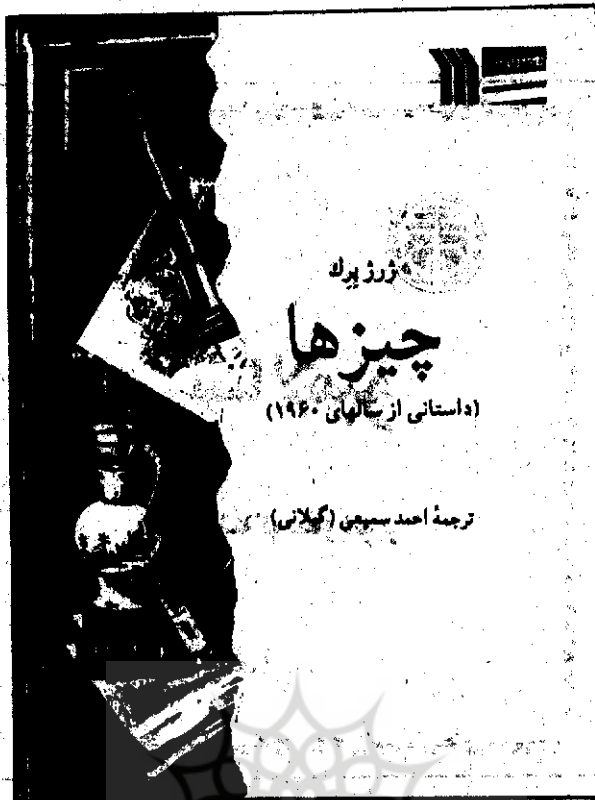


سالامبو

فهرست کتب و اسناد فلوپ

مجله علمی - تخصصی

بگذارم، همان کنترل را می‌گذارم ولی خیلی جاها هست که «مهار» می‌گذارم یا «نظارت» می‌گذارم. بنابراین، معیارم همین است، یعنی شمّ زبانی است، شمّ زبانی کنشی که، با خواندن متون آگاهی زبانی پیدا کرده، ملاک است. زبان‌شناسان‌ها خیلی هاشان هم همین را می‌گویند، دکتر صادقی همین را می‌گوید. او می‌گوید ملاک شمّ زبانی تحصیل کرده‌ای است که تا حدی در متون تتبع دارد. یعنی توانسته یک زبان سالمی پیدا کند. این شمّ زبانی اش ملاک است که چه درست است و چه درست نیست. چومسکی می‌گوید ما برای درست و نادرست گاهی دچار مشکل می‌شویم. خیلی جاها راحت می‌توانیم بگوییم درست است یا نادرست، ولی وقتی به یک مرزهایی می‌رسیم، مشکل پیدا می‌کنیم. در همه پدیده‌ها، در پدیده‌های طبیعی هم همین طور است، مثلاً شما به یک جایی می‌رسید که نمی‌دانید که این گیاه است یا حیوان. شیر را می‌گویید حیوان است و درخت چنار را می‌گویید گیاه است، ولی وقتی به یک مرزهایی می‌رسید آن جاها نمی‌دانید که این گیاه است یا حیوان. دچار تردید می‌شوید. چون یک طیف است. این طور نیست که این‌ها انحصاری باشند و بین آنها یک خط مرز قاطعی کشیده شده باشد. در زبان هم همین طور است یک جاها باین هست که حتماً درست است و یک جاها هم هست که حتماً غلط است. چومسکی می‌گوید از آن جایی که مواردی را می‌دانیم که حتماً درست است، دستوری است و آن جایی که می‌دانیم حتماً نادرست است و غیر



دستوری است، قواعدی استخراج کنیم و بر آن جاهایی که مورد تردید است، تطبیق دهیم و ببینیم که این درست است یا خیر. البته این کار آسانی نیست، کار مشکلی است. هم کشف آن قواعد مشکل است و هم تطبیق دادن آن مشکل. البته او نظرش این است. حالا در عمل آیا می شود این نظر را عمل کرد یا نه؟ بحث دیگری است. به هر حال، من معتقدم که شتم زبانی اهل قلمی ملاک است که با زبان قدیم و با زبان معیار مأنوس است. باید این شرط را گذاشت؛ چون خیلی از اهل قلم تسلط زیادی بر متون قدیم دارند اما اصلاً از زبان معیار دورند و زبان معیار برایشان ناآشناست، با زبان معیار مأنوس نیستند. زبان معیار هم خصوصیات و ویژگی هایی دارد. مثلاً فرض کنید که آقای دکتر کزازی اصرار دارد که سره بگوید و بنویسد، من نمی گویم که نادرست است؛ ولی می گویم که این زبان معیار نیست و خودش هم لابد تصدیق دارد که زبان معیار نیست. برای این که زبان معیار یکی از خصوصیاتش این است که نه الگوهای دستوری مهجور و کهنه داشته باشد، نه عناصر واژگانی مهجور. زبان معیار یکی از خصوصیاتش این است که در آن عربی زدایی نشود، زبان معیار یکی از خصوصیاتش این است که عربی مهجور در آن نباشد، زبان معیار یکی از خصوصیاتش این است که عناصر دستوری و قاموسی مهجور درش وجود نداشته باشد. نمی شود یکی بگوید که من طابق النعل بالنعل همه این چیزها را رعایت می کنم برای زبان

معیار. انسان بالاخره از زبان معیار فاصله می‌گیرد یا از این‌ور یا از آن‌ور. مثلاً باید در زبان معیار عناصر محلی نباشد، البته عناصر محلی گاهی اوقات در آن وارد می‌شود. بنابراین، اهل قلم ملزم نیست حتماً زبان معیار را صددرصد رعایت کند. ولی این که چقدر از آن دور شود و یا چقدر از آن فاصله بگیرد مهم است. یک وقت چنان از آن دور می‌شود که دیگر میان آن و زبان روز و زنده شکافی عمیق پیدا می‌شود و آن وقت تالی فاسد دارد.

○ در بحث زبان معیار، شما صفات ایجابی و ثبوتی آن را مطرح کردید ولی ما نمی‌دانیم که در زبان فارسی چه کسانی زبان معیار را می‌سازند و آن اشخاص چه ویژگی‌هایی دارند و اصلاً زبان معیار بر اساس زبان چه کسانی است؟

● زبان معیار را یک نفر نمی‌سازد. دو واقع، زبان را یک نفر نمی‌سازد. زبان معیار بالاخره با جریانات فرهنگی هر عصری به وجود می‌آید. مثلاً زبان معیار عصر ما با مواد فرهنگی پدید می‌آید، کتاب، مقاله، برنامه‌های رادیویی، تلویزیونی، خودبه‌خود پدید می‌آید. زبان یک جریان طبیعی است؛ ولی ما برای زبان معیار کمال مطلوب که، در واقع، هیچ وقت به دست نمی‌آید، یک خصوصیتی ذکر می‌کنیم. این کمال مطلوب است که هیچ وقت در هیچ نوشته‌ای تحقق پیدا نمی‌کند. این است که نوشته‌های متعدد از این زبان فاصله بیشتر یا کم‌تر می‌گیرند، بعضی‌ها به این زبان نزدیک‌ترند و بعضی دورتر. این به سبک زبانی هم بستگی دارد؛ در هر سبک زبانی هم یک زبان معیار است مثلاً زبان محاوره معیار خودش را دارد، و معیار زبان تحقیقی را ندارد. زبان داستانی معیار زبانی خودش را دارد. یعنی هر سبک زبانی معیار زبانی خودش را دارد و این را یک نفر پدید نمی‌آورد. می‌شود گفت آن را جامعه زبانی پدید می‌آورد.

○ یعنی ما نمی‌توانیم یک طبقه برای زبان معیار قائل شویم؟

● ما فقط می‌توانیم از روی نمونه‌ها خصوصیات زبان معیار را استخراج کنیم.

○ پس همان طور که زبان دچار تحول می‌شود زبان معیار هم دست‌خوش تحول می‌شود؟

● بله کاملاً همین‌طور است. زبان معیار امروز با زبان معیار زمان فردوسی فرق دارد.

○ از طرفی، زبان معیار یک جور زبان نخبگان است.

● بله، زبان نخبگان اهل قلم و تحصیل کردگان است.

○ کتاب نگارش و ویرایش شما، اولین کتابی است که به صورت علمی درباره ویرایش نوشته شده، پیش از این اگر متونی بوده مثل در مکتب استاد نفیسی و... اشاره‌هایی کرده‌اند، اما به صورت علمی به ویرایش نپرداخته‌اند. بهتر نیست که در کنار این کتاب و این کتاب‌هایی که احتمالاً بعدها نوشته خواهد شد، متونی که ویراستاران برجسته، از جمله شما، ویرایش کرده‌اند، مثلاً کتاب‌هایی که دست‌نویس‌اش وجود داشته و شما ویرایش کرده‌اید به صورت دو متن در کنار هم به دست حلاقه‌مندان داده شود تا در واقع یک جور کارگاه ویرایش باشد.

● بله، پیش‌نهاد خوبی است. البته کتاب نگارش و ویرایش یک کتاب درسی است و امیدوار هستیم که به چاپ‌های بعدی هم برسد. در چاپ اول تعهدی داشتم که در زمان معینی این را برسانم و شاید هم در نظرم بود که چنین نمونه‌هایی بدهم، اما یک مقداری کار بیشتری داشت و این تقیصه را می‌توانم در چاپ‌های بعدی رفع کنم. البته محدودیت‌هایی هم هست که اگر بخواهیم متن‌هایی که واقعی باشد بیاوریم یک دلخوری به وجود بیاید. با آن‌که اسم نمی‌بریم ولی کسی که کارش را ویرایش می‌کنیم، ممکن است برایش دل‌خوری ایجاد شود و اگر هم نمونه‌ها واقعی نباشد و تصنعی باشد زیاد لطفی ندارد. ولی به هر حال، فکر می‌کنم خوب است نمونه‌هایی داده شود چنان‌که در دایرةالمعارف فارسی مصاحب هم نمونه‌هایی برای غلط‌گیری چاپی در مقدمه‌اش آمده که خیلی آموزنده است. این پیش‌نهادی که شما فرمودید قابل اجراست و می‌شود در چاپ‌های بعدی اعمال کرد.

۲۰۲

○ اصلاً می‌شود کتاب‌هایی درآورد در چند جلد، که شامل صورت قبلی‌اش و صورت ویراسته‌اش باشد.

● نمی‌دانم که از نظر بازار کتاب آیا چنین کتابی خریدار دارد یا نه. یا ناشری حاضر خواهد شد چنین کاری را بکند یا نه. این بستگی به ناشر دارد که البته، اگر چنین کتابی باشد مطمئناً مفید است.

○ به کاربردن واژه‌های مصوب فرهنگستان و گذاشتن واژه‌های فارسی به جای واژه‌های فرنگی چه مقدار از کار ویرایش زبانی را تشکیل می‌دهد و ویراستار چقدر باید این دغدغه را داشته باشد که واژه فارسی یا مصوب را جانشین واژه غیرفارسی کند؟

● البته ویراستار وظیفه‌آزاده‌سازی ندارد. بالاخره منابعی برای این کار هست. مثلاً مراکز مختلف وازه‌نامه‌هایی برای اصطلاحات فلسفی، اصطلاحات علوم اجتماعی، اصطلاحات روان‌شناسی، اصطلاحات علوم طبیعی و این‌ها منتشر کرده‌اند. باید اصطلاحاتی که در سطح دانشگاه پذیرفته شده است آنها را بگیرد و نباید از خودش چیزی بسازد. مترجم می‌تواند آفریننده باشد و خودش پیش‌نهاد تازه‌ای بدهد ولی اگر اصطلاحی جا افتاده است بهتر است اصطلاح جا افتاده را به کار ببرد و دیگر تشتت ایجاد نکند. در این حد ویراستار می‌تواند با مشورت صاحب اثر تغییراتی ایجاد کند. اما بعضی جاها هست که صاحب اثر اگر قبول نکند ممکن است برای ناشر هم قابل قبول نباشد، مثلاً یک اصطلاح عجیب و غریب که معادل آن عجیب و غریب است روی چیزی بگذارند، چنان‌که گذاشته‌اند، به نظر من و اگر من ناشر باشم آن را قبول نمی‌کنم. اما بعضی از ناشرها قبول کرده‌اند و آن کتاب‌ها با همان اصطلاحات خیلی مهجور و عجیب و غریب چاپ هم شده است؛ این جا دیگر سرمایه‌گذار ناشر است و خواست او مهم است. شاید هم ناشر خودش زیاد عیبی در این کار نمی‌بیند ولی به نظر من، از نظر زبانی این‌طور پدید آورده‌ن چنین آثاری زبان‌بخش است و به زبان ما ضرر می‌رساند؛ برای این‌که تعبیرات و اصطلاحاتی را وارد زبان می‌کند که خیلی مهجور و خیلی تاجور است. من نمی‌خواهم ایراد بگیرم؛ اما مثلاً برای «دیالکتیک» معادل «دویچمگوئیک» گذاشته‌اند که از نظر من پذیرفته نیست.

○ ویراستار چقدر حق دارد که نظر خودش را اعمال کند، غیر از آن فشاری که از طرف ناشر وجود دارد؟

● بستگی به ناشر دارد مثلاً در مرکز نشر ویراستار اختیاراتش وسیع‌تر در نظر گرفته شده است، بعضی ناشرها بیشتر جانب مؤلف را می‌گیرند. این بستگی به آن مرکز و سیاستش دارد. ویراستار هم اگر بخواهد در آن مؤسسه یا مرکز کار کند باید سیاست خودش را با آن‌جا منطبق کند و اگر نخواهد تطبیق دهد باید از آن کار صرف‌نظر کند. به نظر من ویراستار خوب کسی است که بتواند با صاحب اثر مذاکره کند و به خصوص کار خودش را به رخ مؤلف نکشد. در جاهای دیگر نقایص و معایب کار صاحب اثر را بازگو نکند و طوری پیش‌نهاد کند که عزت نفس مؤلف و مترجم جریحه‌دار نشود، خودش را خیلی بالا نگیرد؛ به عنوان پیش‌نهاد، نظر خودش را در میان بگذارد نه به عنوان چیزی که دستوری و تحمیلی است. این اخلاق ویراستاری خیلی مؤثر است. من دیده‌ام وقتی که با این شیوه با مؤلف و مترجم و صاحب اثر روبرو شوند او می‌پذیرد، حتی اگر استاد دانشگاه باشد، به خصوص اگر اطمینان او را جلب

کند و او بفهمد که ویراستار دلسوز اثر است و می خواهد که این اثر به صورت مطلوبی منتشر شود. ضمناً دقت خودش را هم ثابت کند، یعنی بعضی جاهایی که غلط مسلم است و مؤلف نمی تواند بپذیرد، مثلاً فرض کنید نشانه یک آیه را غلط داده باشد، ویراستار نباید این ها را مقدم بکند که مؤلف بداند که او دقیق است و آن وقت می تواند کمی بازتر عمل کند و این مطلب بستگی دارد به مهارت ویراستار که چگونه متن را دست کاری کند.

○ این انتقاد که می فرمایید کاملاً بجاست. متأسفانه، اخلاق بدی که در بین برخی از ویراستاران، البته ویراستاران تازه کار، هست که آنها اصلاً توجه ندارند که امین آن نویسنده یا مترجم اند؛ یعنی متنی را که در اختیارشان است، باید با امانت نگاه کنند؛ مثلاً ویراستار می آید و پیش دیگران افشا می کند که فلان نویسنده یا مترجم مشهور املائی فلان کلمه را نمی دانسته و من آن را تصحیح کردم.

● این کار خلاف اخلاق ویراستاری است و نباید ویراستار خدمات خودش را به این صورت به رخ بکشد و باید متواضع و امین باشد و این احساس را واقعاً داشته باشد که بیشتر از مؤلفان و مترجمان یاد می گیرد. در واقع، همین هم هست. ویراستار خوب کسی است که حین ویرایش، یک دفتر هم کنارش باشد و بعضی چیزها را که از مؤلف یاد می گیرد یادداشت کند. بنابراین، این احساس باطنی باید در او باشد که در مجموع، ضمن خدمات ویرایش، چیزی یاد می گیرد نه این که چیز یاد می دهد.

○ چه روشی می شود اعمال کرد که نویسنده ها و مترجم ها ویراستار را موی دماغ و مزاحم ندانند؟ چه کار باید کرد؟

● آنهایی که دفعه اول با ویراستار روبرو می شوند حتماً مقاومت می کنند و از اول با نظر بدی با او برخورد می کنند. ویراستار این را باید بداند و این را فرض بگیرد که اولین برخوردی که مؤلف با او می کند برخورد مساعد و خوبی نیست، ولی باید تلاش کند که این زمینه نامساعد را به مساعد تبدیل کند و این بستگی به مهارت ویراستار و اخلاق او دارد. ویراستار نباید مغرور و متفرعن باشد و به خودش بیالد، باید متواضع باشد.

○ آموزش چقدر در این مطلب تأثیر دارد؟ مثلاً در رشته های مترجمی واحد ویرایش بگذارند و دانش جوانان این رشته را با این کار آشنا کنند و به آنها تفهیم کنند که ویراستار آدم مزاحمی نیست. آیا از طریق آموزش می شود این کار را کرد؟

● بله، مسلماً از طریق آموزش می‌شود. ویراستاران تازه‌کار بالاخره سرپرستی دارند و آنها باید داوری کنند، نگذارند برخوردی پیش بیاید و از یک طرف جانب داری نکند. این مطلب هم در روش ویراستار و هم در صاحب اثر تأثیر می‌گذارد.

○ همان‌طور هم این توصیه را به نویسنده باید کرد. هستند نویسنده‌هایی که شناخته شده‌اند، اما قلمشان رسا نیست و خواننده از نوشته‌های آنها چندان چیزی عایدش نمی‌شود.

● اصلاً وقتی که ناشر و ویراستار کتاب را قبول می‌کند باید گفت که ویراستار باید مدافع اثر باشد نه منتقد آن. برای این که آن اثر را قبول کرده است، بنابراین قابل ویرایش است، یعنی این‌طور نیست که آن اثر مردود باشد. پس باید با مؤلف بسازد یعنی باید مؤلف را قانع کند نه این که چیزی را به او تحمیل کند. اما، اگر نتوانست، باید کسی را داور کند که مؤلف او را قبول داشته باشد.

○ چه متونی را باید پذیرفت؟ مثلاً ویراستار وقتی با متنی مواجه می‌شود که نیمی از آن متن باید تغییر کند باید آن را بپذیرد؟ چند درصد کافی است برای این که آن اثر پذیرفته شود؟

● گفتم اگر ملاحظات جنبی نباشد، علی‌القاعده نباید متنی که ویرایش وقت‌گیری می‌خواهد پذیرفته شود. نیمی از متن خیلی وقت‌گیر است. ببینید ویرایش وقت‌گیر بیشتر جنبه ساختاری دارد تا زبانی؛ یعنی زبان را می‌شود عوض کرد. یک وقت هم هست که زبان در سطحی نیست که جوابگو باشد آن را دیگر نمی‌شود پذیرفت. مثلاً یک نفر یک داستانی را ترجمه کرده که اصلاً زبانش جوابگو نیست و از اول مردود است. اما وقتی تا حدی زبانش قابل قبول باشد آن وقت ویرایش آن وقت‌گیر نخواهد بود. وقتی ویرایش وقت‌گیر نباشد انسان می‌پذیرد. اما وقتی ویرایش خیلی وقت‌گیر باشد، به خصوص برخی از آثار که انتشار آن فوریت دارد و اگر دیر شود دیگر کهنه می‌شود، دیگر وقت زیادی روی آنها گذاشتن فایده‌ای ندارد و باید رفت دنبال متن دیگر.

○ مثل گزارش‌های روزنامه‌ها و...

● البته در متن ژورنالیستی تا حدی تسامح هست و آن قدر سخت‌گیری نیست؛ ولی آن‌جا هم، به هر حال، اگر رعایت زبان صحیح را کنند باید قابل قبول باشد و سردبیر باید آن را بپذیرد.

○ برخی از ویراستارانی که مستعصبانه به نظرشان باید یک مرجعی مثل فرهنگستان وجود داشته باشد، البته نه با این وضعیت، که هر چاپ کتاب‌ها و مجلات و نشریات نظارت کند، بلکه خلط‌های مشخصی را در آن کتاب‌ها نیاروند و یا مثلاً اگر از یک حدی خلط‌ها بیشتر باشد آن ناشر جریمه شود. به نظر شما اصلاً می‌شود مرجعی تعیین کرد؟

● نه، نمی‌شود یک مرجع واحدی در نظر گرفت و مشکلات زیادی دارد و اصلاً عملی هم نیست. اما هر مرکز انتشاراتی، مثل آکسفورد خودش می‌داند که چه کتابی را باید چاپ کند و چه کتابی را چاپ نکند. مرکز نشر دانشگاهی باید خودش داوری کند که چه کتابی پذیرفته است و چه کتابی پذیرفتنی نیست؛ فرهنگستان هم همین‌طور. یعنی هر مرکز انتشارات معتبری خودش باید این کار را بکند. منتها آنها از متخصصان کمک می‌گیرند. گاهی می‌شود که از استادان دانشگاه در زمینه یک اثر نظرخواهی می‌کنند. یاد می‌آید یک وقتی در بنگاه ترجمه و نشر کتاب، یک کتاب روان‌شناسی آمده بود که ما نمی‌توانستیم نظر بدهیم که آیا کتاب معتبری است یا نه، مراجعه کردیم به یک استاد روان‌کاو و روان‌پزشک و او اظهار نظر کرد. یعنی در سطح تخصصی باید اهل آن، نظر بدهند. مثلاً در امر ترجمه، ممکن است شما کتابی را برای ترجمه انتخاب کنید که کتاب معتبری باشد ولی اطلاع نداشته باشید که مثلاً آن کتاب کهنه شده و چاپ بعدی آن آمده ولی اهل فن اطلاع دارد که این کتاب مثلاً در ۱۹۷۵ چاپ شده و بعدش چند چاپ دیگر خورده و تجدید نظر و ویرایش جدید آن منتشر شده است. در این موارد دانستن نظر اهل فن بسیار مهم است.

۲۰۶

○ این که فرمودید مربوط به ناشرانی است که، چه به لحاظ تخصصی و چه به لحاظ امکانات، این توانایی را دارند که از متخصصان استفاده کنند. اما خیلی از ناشران، و خیلی هم زیاد، هستند که نه تخصص دارند و نه آن امکانات را و این‌ها گاهی کتاب‌هایشان را هم به ویراستار می‌دهند اما چیزی که از آب درمی‌آید، اصلاً هم ویراسته نیست.

● آنها اصلاً یک ملاک‌های دیگری دارند، مثلاً کتابی را می‌پذیرند که بازار فروش دارد و به این توجه ندارند که این آیا خوب ترجمه شده یا باید آنها فقط نیض بازار دستشان است. البته کتاب‌ها برای پذیرش چند نوع است، کتابی که به ناشر اعتبار می‌دهد ولی فروشش خوب نیست، کتابی که خودش خوب نیست اما فروشش خیلی خوب است و دیگر کتابی که در حد میانه است، یعنی هم این است هم آن، هم اعتبار می‌دهد و هم فروشش بد نیست. در

همه این حالات معمولاً ناشی از آنست که اقتصادی عمل می‌کند می‌پذیرد، مثلاً ناشر خوب می‌داند که این کتاب فروش سنگین است اما به نشرش اعتبار می‌دهد این را می‌پذیرد و حتی حاضر است ضرر بدهد. در واقع، این مسئله مثل گوشت و استخوان است که این کتاب استخوان است اما کتاب‌های دیگر گوشت است. کتاب کم‌فروش را می‌پذیرد برای این که اعتبار می‌آورد و هزینه آن را با کتاب‌های پرفروش دیگر جبران می‌کند. مثلاً انتشارات سروش، زمانی چنین سیاستی داشت: کتاب‌های وزین و سنگینی را می‌گرفت که فروش خیلی سخت بود و به درآمد و سودش توجه نداشت بلکه به اعتبارش توجه داشت، در عوض کتاب‌های نفیسی را که می‌دانست فروش دارد و بازار سیاه پیدا می‌کند با کیفیت عالی و عکس و تصویر چاپ می‌کرد و خرج آن کتاب‌های وزین را از سود این‌ها در می‌آورد. اما، بعضی از مراکز هستند که فقط به اعتبار توجه دارند مثل مرکز نشر دانشگاهی، که البته به فروش هم توجه دارد، اما اعتبار برایش اساس است.

۵. در بازار نشر کتاب‌هایی دوباره ویرایش منتشر شده که نویسندگان مختلف نوشته‌اند از جمله کتاب شما، کتاب دکتر کزازی، دکتر هزوی که به هر حال تفاوت‌هایی بین این‌ها هست چون سلیقه‌ها متفاوت است. با توجه به صحبت شما که فرمودید بخشی از ویرایش سلیقه‌ای است و بخشی از آن تجویزی؛ در این جا ویراستار در انتخاب و اعمال آن نظرها دچار مشکل می‌شود که مثلاً براساس کتاب آقای کزازی تعدادی از کلمات عربی و فارسی سوره را باید در نوشته‌اش اعمال کند و براساس کتاب شخص دیگر باید آنها را حذف کند. در این مورد چه توصیه‌ای به ویراستار می‌توان کرد؟

● مطلب این است که اساساً ناشر آن کتاب را اساساً پذیرفته، مثلاً کتاب فاروسی سوره را پذیرفته؛ در این صورت، اگر بخواهد تغییری در کتاب صورت گیرد باید با موافقت مؤلف باشد چون نام مؤلف روی کتاب است. درست است که نام ناشر هم هست؛ اما، به هر حال، ناشر آن را پذیرفته، در این جا ویرایش باید با موافقت صاحب اثر باشد. اما بعضی ناشرها، من مطمئنم که چنین اثری به این زبان را نمی‌پذیرند. در این حالت، مؤلف آن را به ناشر دیگری می‌دهد و آن کتاب چاپ می‌شود. البته می‌شود آن کتاب را نقد کرد و نظر خود را دوباره آن و نقایص آن گفت. به نظر من دیگر ویراستار در اینجا نمی‌تواند تصمیم‌گیری کند، مگر آن که از او گزارش بخواهند؛ بگویند که اشکال یا اشکال‌های کتاب این است. من در همین کتاب نگارش و ویرایش نمونه‌هایی را از گزارش ویراستار آورده‌ام که باید طوری باشد که مدیریت بتواند براساس آن تصمیم بگیرد.

○ منظور من از طرح این سؤال این بود که ویراستار چگونه می تواند پایه و اساسی را برای کار ویرایشی انتخاب کند؟ در واقع، نظریه ها باعث می شود که طرز تلقی ویراستار از متن تغییر کند، آیا فکر می کنید که ویراستار نباید تمام این نظرها و سلیقه های افراد متخصص را بداند و خودش هم صاحب نظر باشد؟

● بله، ویراستار باید به اینها واقف باشد و باید سعی کند که آنها را اعمال کند، البته با موافقت صاحب اثر و با قانع کردن او.

○ مطلب دیگری که تا حدی به ترجمه برمی گردد، این است که مادر بازار کتاب، گاه ترجمه هایی را می بینیم که متن اصلی شان دارای ویژگی هایی است. مثلاً نویسنده آن متن در زبان اصلی اش صلاحات روشنگری کرده است. مترجم در ترجمه می خواهد حفظ امانت کند و این ها را به همان شکل می آورد و ممکن است فهم خواننده را دچار مشکل کند و نحو زبان فارسی را هم به همان قیاس به هم می ریزد، آیا اگر ویراستار بخواند در این حالت اجمالی نظر کند شما فکر می کنید چه باید بکند؟

● این کار مهارت خیلی خیلی زیادی می خواهد؛ مهارت زبانی خلاقانه می خواهد و ویراستار باید واژه این قضیه نشود. اگر مترجم توانسته این کار را بکند که کرده است.

○ یعنی در این بخش کار ویرایش نباید صورت گیرد.

● نه اصلاً ویراستار نمی تواند تا این حد دو کار مترجم دخالت کند برای این که این مطلب مهارت خیلی زیادی می خواهد که از هر کسی ساخته نیست پس بهتر است در این حالت قبول مسئولیت نکند.

○ به نظر شما، آیا بهتر نیست ویرایش محتوای متون علمی را کسی انجام دهد و ویرایش زبانی اش را کسی دیگر؟

● اصلاً من فکر می کنم که ترجمه یک متن تخصصی و علمی یکی از لازمه های این است که مترجم اهل آن فن باشد. مثلاً یک نفر که روان شناس نباشد و متن روان شناسی ترجمه کند کار درستی نکرده است. برای این که دام هایش هست که در آن دام ها می افتد. پیش خودش یک تصویری می کشد که آن تصورات در آن علم نیست. این است که نباید از این کار پرهیز کند؛ مگر آن که ناشر ضرورتی ببیند. بنابراین، به نظر من در کارهای تخصصی، تخصص دانش در فن یکی از ضرورت های کار تألیف و ترجمه و ویرایش است.

○ ویراستار زبانی باید...

● ویراستار زبانی با این کارها سروکار دارد و اگر به مشکلی برخورد باید به منابع و مراجع رجوع کند.

○ به نظر شما اعراب‌گذاری چقدر در امر ویرایش مهم است و یا تلفظ کلماتی مثل «عطر» یا «عطر» و «پژوهش» یا «پژوهش».

● اصلاً این گونه‌های کلمات را نباید وارد اعراب‌گذاری کرد. یکی از دلایلی که این اعراب‌گذاری‌ها را در ویرایش انجام نمی‌دهند به همین دلیل است که هر کسی به میل خودش می‌خواند. یکی «مَحَبَّت» می‌خواند یکی «مَحَبَّت» می‌خواند یا «شَجَاعَت» بخواند یا «شَجَاعَت»، این‌ها لازم نیست که اعراب‌گذاری شود. ولی جاهایی که غلط خوانده می‌شود باید اعراب‌گذاری شود؛ مثلاً اسم خاصی است که کسی نشنیده یا کلمه مهجوری است که در زبان زنده به کار نمی‌رود. پس جاهایی که شما فکر می‌کنید ممکن است غلط خوانده شود و یا خواننده نمی‌داند که چگونه بخواند اعراب‌گذاری صورت می‌گیرد.

۲۰۹

○ در مورد تتابع اضافات و کسره اضافه چگونه؟

● من در نگارش و ویرایش این طور توصیه کردم که همه جا بگذارید ولی این‌ها کسره اضافه نیست. در واقع، نشانه اضافه است، کسره مختص حرف است. این نشانه اضافه خودش یک کلمه است، متنها کلمه‌ای که یک مصوت بیشتر نیست مثل of انگلیسی یا de فرانسه. در واقع، یک سازه است، نقش نماست. بنابراین، من معتقدم که همه جا باید این را منعکس کرد؛ ولی فرهنگستان این را تجویز نکرده و توصیه کرده است که هر جا ابهام ایجاد می‌شود به کار رود. استدلال من این است که نمی‌شود گفت که کجا ابهام ایجاد می‌شود و کجا ابهام ایجاد نمی‌شود، برای که و در چه بافتی؟!

○ سؤال آخر این که شما، در مقام ویراستار و البته اهل قلم، قلم کدام یک از نویسنده‌ها را می‌پسندید که در واقع، برای نویسنده‌ها و ویراستار جنبه آموزشی داشته باشد، یعنی الگو و سرمشق باشد.

● اجازه بدهید من نگویم که قلم چه کسی را می‌پسندم بلکه بگویم که چه قلمی را می‌پسندم. من قلمی که ایجاز در آن باشد و متانت و استحکام داشته باشد و علاوه بر آن شجاعت ادبی از آن قلم احساس شود و نویسنده فقط به آن تعبیرهایی که شنیده و گفته شده اکتفا نکرده باشد؛ در مواقعی که به اصطلاح بیان یک فکر، یک اندیشه، یا بیان یک حالت یا یک عاطفه یا بیان یک

فضا، ایجاب می‌کند که انسان یک تعبیر بسازد، چه تعبیر صرفی، چه تعبیر عبارتی، نحوی، این مهارت را داشته باشد که بتواند این خلاقیت را نشان دهد. من این قلم را دوست دارم. خیلی از قلم‌ها هستند که خیلی شسته و رفته و خیلی منزه هستند و هیچ ایرادی به آنها وارد نیست، من حتی آن قلمی که شجاعت ادبی در آن باشد و بعضی نقص‌ها هم داشته باشد بیشتر می‌پسندم تا این قلمی که خیلی شسته و رفته است و در آن هیچ شجاعت ادبی نیست.

